

## مخاطب کودک در افق فراتر از داستان

درنگی در داستان‌هایی که کودک را به اشتباه شخصیت داستانی توجه می‌دهند

حمیدرضا توکلی\*

### چکیده

در این نوشتار به بررسی آن دسته از داستان‌های کودک می‌پردازیم که کودک را به شیوه‌ای خاص با ماجرا مواجه می‌کنند؛ به گونه‌ای که مخاطب خود را هوشمندتر و آگاه‌تر از قهرمان و شخصیت‌ها می‌شناسد. کودک احساس می‌کند اصل ماجرا را بهتر و درست‌تر از قهرمان می‌فهمد و چه بسا اشتباه قهرمان را درمی‌یابد و اوست که در جایگاه داوری و بررسی و تفسیر و گاه تاویل ماجراها می‌نشیند. این کتاب‌ها پیوند روایت با مخاطب روایت را به طرز تازه تعریف می‌کنند و کودک قصه‌شنو را بر فراز داستان می‌نشانند. این داستان‌ها هم از منظر روان‌شناسی و شناخت‌شناسی تامل‌برانگیزند و هم از چشم‌انداز روایت‌شناسی و هنر داستان‌پردازی. در غالب این آثار روایت تصویر در کنار روایت متن، نقش‌آفرین است و چه بسا روایت بصری همدستی بیش‌تری با کودک در زمینه‌ارائه اطلاعات داشته باشد؛ اطلاعاتی که او را از قهرمان، آگاه‌تر می‌گرداند و به او فرصت و امکانی می‌دهد تا در داستان از بالا بنگرد. این بررسی با اشاره به شماری از داستان‌های کودک و در مواردی نوجوان، از ایران و جهان شکل گرفته است؛ آثاری که از نمونه‌های نام‌آور و برتر این شیوه به‌شمار می‌روند و طیف گسترده و رنگ‌به‌رنگ این دسته روایت‌ها را نمایندگی می‌کنند.

واژگان کلیدی: داستان کودک، مخاطب روایت، تخیل کودک، روایت تصویری، فراشناخت

### ۱- درآمد

سنت بسیار دیرینه‌ای که بر داستان سایه و سیطره دارد، همواره قصه و قصه‌گو را در افق فراتر قرار می‌دهد. مخاطب خویشتن را در موقعیتی یادگیرنده، پذیرنده و نقش‌پذیر

---

\*استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

احساس می‌کند؛ مخصوصاً مخاطب خردسال. قصه‌گوست که آخر قصه را می‌داند. به‌ویژه آن دانای کل که ماجراها را روایت می‌کند و تا درون شخصیت‌ها راه می‌برد، فرمان‌روای بی‌چون‌وچرا و یگانه جهان داستان است. کودک هم خود را زیر سایه داستان می‌انگارد و هم خود را نسبت به بزرگسالی که قصه می‌گوید، قصه‌ها می‌داند، غالباً کتاب در دست اوست، توان خواندن کلمات و تفسیر داستان را دارد، فرودست احساس می‌کند. (رک: مکالم ۱۳۸۶: ۳۲۴-۳۲۵) گذشته از این، قصه‌ها و افسانه‌های کهن حتی بسیاری از داستان‌های امروز، به شیوه‌های آشکار و نهان به آموزش مخاطب خردسال می‌پردازند؛ یا دست‌کم نکته‌ها و آموزه‌هایی را به او القا و تلقین می‌کنند. این ماجرا مخصوصاً در شخصیت‌پردازی قهرمان قصه در مقام یک سرمشق، اوج و جلوه‌ای دیگر می‌یابد. (Nieres-Chevrel 1946: 113) بدین سان کودک داستان را پیوسته در افقی فرادست می‌نگرد. حس می‌کند باید گردن بکشد و سر بالا بیاورد و چشم و گوش و هوش، تیز کند.

در این نوشتار بر سر گونه دیگری از داستان‌های کودک درنگ می‌کنیم که نویسنده با هوشمندی و ظرافت و خلاقیت می‌کوشد، مخاطب کودک را از جایگاه آشنا و همیشگی - اش در مواجهه با قصه جابه‌جا سازد تا نسبتی تازه با داستان بیابد. این دسته از داستان‌ها کودک را به این تجربه و احساس می‌رسانند که ماجرا را بهتر و درست‌تر از قهرمان می‌فهمد. در این داستان‌ها چه بسا قهرمان اشتباه کند یا به دلایلی نتواند ماجرا را از زاویه یا زوایایی دیگر بنگرد؛ گاه دچار توهمی کودکانه است و گاه گرفتار یک خطای شناختی؛ اما نکته جذاب این‌جاست که مخاطب کودک متوجه اشتباه می‌شود و داستان را فراتر از سطحی درک می‌کند که بر قهرمان می‌گذرد و خود را در افق و موقعیتی والاتر از قهرمان می‌بیند.

از این رهگذر مخاطب خردسال به تجربه اصیلی از اعتماد به نفس و استقلال شخصیتی می‌رسد. هم‌چنین از موقعیت انفعال مطلق به جایگاه مخاطبی فعال و نقاد برمی‌جهد. احساس می‌کند که این قهرمان است که باید از او بیاموزد؛ نه برعکس. در کنار این دقایق شناخت‌شناسانه و روان‌شناسانه، باید این تجربه را از چشم‌انداز خلاقیت روایی نیز

نگریست. مخاطب با داستان درگیر می‌شود. به نکته‌ها و زوایای پنهان‌مانده از چشم قهرمان می‌اندیشد. داستان دیگر چارچوبی بسته ندارد و با دیواری بلند و نفوذناپذیر احاطه نشده. روایت، آشکارا کودک را فرامی‌خواند و به متن ماجرا راه می‌دهد. می‌گذارد کودک به قهرمانش بخندد. او را مسخره کند. بر او دل بسوزاند. یا حتی بخواهد او را راهنمایی کند. انگار قصه با شیطنت به کودک چشمک بزند که: قهرمان را نگاه کن! می‌بینی چه می‌کند یا چه فکری دارد! کودک می‌تواند از قصه را از بالا تماشا کند. شاید بتوان گفت کودک با تجربه محو و ملایمی از برداشتن دیوار چهارم آشنا می‌شود. کودک در درگیری با این روایت‌ها، هم کشف می‌کند و هم روایت را به گونه‌ای دیگر و البته درست‌تر و ژرف‌تر در ذهنش تصویر و تعریف می‌کند.

## ۲- سه‌گانه داستان‌های خرسی فرانک آش<sup>۱</sup>

از نمونه‌های ساده و در عین حال رسا و موثر این شیوه و شگرد، داستان‌های فرانک آش (متولد ۱۹۴۶) نویسنده و تصویرگر آمریکایی است. قهرمان هر سه داستان او که در این جا بدان‌ها می‌پردازیم، خرس است؛ خرسی که کودک به نظر می‌رسد: سایه خرس؛ تولدت مبارک ای ماه قشنگ!؛ خواب خرس مهتابی.

قهرمان خرس در داستان نخستین، سایه‌اش را خرسی می‌پندارد که با پررویی و سماجت همه جا مزاحم اوست. او با سایه درگیر می‌گردد؛ اما نمی‌تواند از دستش رها شود. سرانجام سر ظهر خسته می‌شود و می‌بیند سایه دست از سرش برداشته. می‌خوابد. بعد از ظهر دوباره سایه را می‌بیند که این دفعه برخلاف صبح پشت سر اوست. خرس با او گفت‌وگو می‌کند. وقتی سایه هم مثل او سر را به نشانه موافقت یا همکاری پایین می‌آورد، آن‌ها دوست می‌شوند. داستان طرحی بسیار ساده دارد. از آن ساده‌تر تصویرهایی است که آن را همراهی می‌کند. اما کسی که ماجرا را درمی‌یابد؛ کسی که موقعیت خورشید را در طول داستان در آسمان تعقیب می‌کند و همین‌طور پیگیر تغییرات سایه بر زمین می‌شود، همانا کودک مخاطب کتاب است. اوست که داستان را از قهرمان قصه، ژرف‌تر درمی‌یابد. کودک نه تنها اصل ماجرا را بلکه اشتباه و علت اشتباه قهرمان را فهم می‌کند.